بسم اللَه الرحمن الرحیم

عرض شد مفهوم مواد ثلاث در فن اعداد فلسفه حکمت عبارت است از نسبت بین محمول و موضوع با تقید به وجود که این تقید به وجود از استعمال این ماده در فلسفه و حکمت مستفاد است امّا خود این مواد در استعمالشان در فلسفه به معنای متقید به وجود نیست بلکه بمعنای صرف نسبت است و در منطق به معنای نسبت بین محمول و موضوع است با تقید به تقرّر و این تقرّر لازمه بحث منطقی است که بحث از ماهیات و بحث از مقولات است و به معنای کلی و به معنای عام و شمول همه مصادیق را این بحث واجب است و استیعاب می‌کند.

اشکالی که بر این مسأله شده بود این بود که اگر ما این ماده در مواد ثلاث را در حکمت با جریان مواد ثلاث در منطق و در فن میزان ما یکی بدانیم این لازمه اش خلاف است و موجب می‌شود که قضایایی که متقرر الثبوت هستند متقرّرهستند امّا ممکن‌الوجود هستند تمام این قضایا متبدّل به

قضایای وجودیه بشوند و ماده‌ای که در فلسفه و در حکمت به معنای ثبوت وجود و تحقق وجود برای موضوع است این ماده در میزان و منطق او هم به معنای وجود محمول برای موضوع بشود در حالی که بحث در آنجا بحث در وجود نیست بلکه بحث در تقرر ماهیات است و تصور ماهیات و نفس ماهیات است صرف نظر از وجود و عدم فقط حمل یک محمولی برای این ماهیات به نحو کلی.

این مطلبی بود که به این قضیه اشکال شد شارح مقاصد در اینجا جوابی می‌دهد و جواب ایشان رفع ملازمه بین این دومقدّم و تالی است چنانچه توافق در معنا و مفهوم باشد نسبت به مواد ثلاث در فلسفه و در میزان این توافق موجب می‌شود که من باب مثال محمول برای موضوع محقق‌الوجود باشد و واجب‌الوجود باشد مانند زوجیت برای اربعه اشکال در این بود یعنی لوازم ماهیات واجبه‌الوجود شوند واجب الوجود شوند برای موضوعات خودشان برای ذوات خودشان، جوابی که ایشان می‌دهند ایشان اینطور می‌فرمایند چنانچه ما قائل به اتفاق مفهومی بشویم در این مواد ثلاث به همان بیانی

که صاحب مواقف آن بیان را دارند که عبارت است از وجود یعنی وجود مقید به آن نسبت یا نسبت مقید به وجود.

به این بیان و این یک نکته‌ای است که بعدا ما به این نکته باید برسیم یعنی در همین بحث در شرح کلام مرحوم آخوند و محقق دوّانی یک مسأله‌ای هست که به نظر می‌رسد از این مسأله غفلت شده و آن این است که همین اتفاق مفهومی بین مواد ثلاث در فلسفه و مواد ثلاث در منطق اگر چنانچه این اتفاق مفهومی وجود داشته باشد لازمه‌اش این است که زوجیت واجب‌الوجود شود برای اربعه خوب این مطلب هم خلاف است زوجیت واجب‌الوجود برای اربعه که نخواهد بود هیچ وقت چون خود اربعه واجب الذات نیست واجب الوجود به ذات نیست تا اینکه لوازم آن ماهیت برای این اربعه واجب شود تفتا زانی اینطور می‌فرمایند. می‌فرمایند که در رد کلام قاضی عضدالدین ایجی چنانچه منظور شما از واجب بودن زوجیت برای اربعه منظور شما از این قضیه از واجب بودن زوجیت که لوازم ماهیات است

اگر منظور شما این است که این واجب بودن زوجیت برای اربعه است یعنی لوازم ذات اینها واجب هستند برای ذواتشان.

اگر منظور این است این مسأله هیچ اشکالی را به وجود نمی آورد چه اشکال دارد که زوجیت واجب بشود برای این اربعه در صورت توافق محمولی، یعنی به عبارت دیگر بطلان تالی در اینجا مورد خدشه قرار می‌گیرد خوب زوجیت واجب است برای اربعه خوب مگر اربعه زوج نیست؟ اربعه فرد است؟ خوب این یک مسأله است و اگر منظور شما واجب بودن خود زوجیت است برای زوجیت به عبارت دیگر در اینجا وجوب ذات است برای خود ذات در اینجا این تلازم را نمی‌توانیم قبول کنیم که چون توافق مفهومی بین مواد ثلاث در فلسفه و در منطق هست از این نقطه‌نظر این موجب می‌شود و مقتضی و علت می‌شود برای اینکه زوجیت برای ذات خودش واجب باشد این وجوب زوجیت برای ذات خودش از باب تحقق نعتی است و تحقق نعتی این به ارتباط با ناعت است و تحقق وصفی است و در ارتباط با موصوف تحقق پیدا می‌کند و وجودش

وجود بالغیر است پس بنابراین این مسأله که چون توافق مفهومی بین مواد ثلاث در فلسفه و در میزان است چون توافق مفهومی است پس بنابراین ذات زوجیت برای خود زوجیت این ذات واجب می‌شود نه یک همچنین چیزی نیست چون ذات زوجیت البته با این بیان کلام تفتازانی را ما می‌توانیم توجیه کنیم چون ذات زوجیت برای خود این زوجیت واجب نیست خوب هر ذاتی برای خودش واجب است ولی در مرحله تقرر ماهیات نه در مرحله تحقق وجود، هر ماهیتی ذاتا برای خودش واجب است چون اگر شما ذات یک ماهیت را از او بگیرید دیگر از ماهیت چیزی باقی نمی‌ماند وقتی که شما حیوان ناطقیت را از انسان بگیرید ولو این انسان در خارج هم محقق نیست ولی شما ذاتیات را وقتی از یک شی بگیرید دیگر برای آن شی چیزی باقی نمی‌ماند شما میعان را از ماء بگیرید برای آب چیزی باقی نمی‌ماند شما فرض کنید صلابت را از حجر بگیرید دیگر برای حجر چیزی باقی نمی‌ماند حالا اینها همه لوازم ذات هستند حالا خود ذاتیات که عبارت است از

جنس و فصل و اینها خود آنها برای ذات لازم هستند شما حیوان ناطقیت را از زید سلب کنید خوب زید دیگر چیزی نیست ولو در مرحله تقرر ماهیات ولو در مرحله تصور ذهن آیا ذهن شما می‌تواند انسان و حیوان را از زید سلب کند در ذهنتان؟ شما می‌توانید یک همچنین کاری بکنید؟ خوب نمی‌توانید وقتی که شما تصور یک غنم را در ذهن کردید آیا می‌توانید حیوانیت را از این غنم سلب کنید در ذهن ولو در ذهنتان اگر سلب کنید که این مساوی با انعدام این ماهیت متصوره است پس در مرحله تقرر ماهیات وجوب ذاتیات برای خود ماهیات واجب هستند این واجبه‌التقرر است واجب‌التقرر از ثبوت خود ماهیات برای ذواتشان، دراینجا هم همینطوراست یک وقتی بحث این است که خود زوجیت برای خودش واجب است اگر این معناست خوب این معنا را ما قبول داریم ولی تلازمی دراینجا موجب نمی‌شود چون مفهوم آن مواد ثلاث در منطق با مفهوم مواد ثلاث در فلسفه یکی است پس بنابراین خود زوجیت برای خودش واجب میشود این چه تلازمی بین این دو است؟ در صورتی که زوجیت برای زوجیت در

هر حال واجب است یک بچه پنج ساله هم می‌فهمد که زوجیت برای زوجیت واجب است زوجیت هیچ وقت تبدیل به فردیت نمی‌شود شما خودتان دارید می‌گوید زوجیت اینکه دارید می‌گوئید زوجیت این با فردیت دو معنای مخالف را در نظر گرفتید آن وقت چطور ممکن است اینها انقلاب ماهیت بکنند زوج تبدیل به فرد بشود اگر منظور این است این هیچ گونه موجب ملازمه نیست چون مفهوم مواد در فلسفه با آن مفهوم در منطق یکی است این موجب می‌شود نه اگر یکی هم نبود ده جور ماده در فلسفه بکار می‌بردیم ده تا اسم ماده فرض کنید که در فن میزان بکار می‌بردیم هر طوریش بود باز زوجیت برای زوجیت درهر حال واجب بود اگر صحبت در واجب الوجود بودن این لوازم ذات است برای خودشان یعنی ما وجود محمولی را بخواهیم برای خود ذات بار کنیم لوازم را برای ذات بار کنیم خوب لوازم تابع ملزوم هستند خوب چنانچه ملزوم باشد لوازم هم هست اگر ملزوم نباشد لوازم هم نیست.

وصف تابع موصوف است اگر موصوف باشد

وصف هم هست نباشد آن هم نیست نعت تابع ناعت است اگر از آن باشد منعوت است اگر از منعوت باشد آن وجود ناعتی هم هست اگر منعوت نباشد آن وجود ناعتی هم نخواهد بود این کلام شارح مقاصد در این باب. نکته‌ای که در این جا مورد غفلت قرار گرفته یعنی مورد حالا شاید منظور ایشان همین بود و حالا به اصطلاح تصریح نکردند چون من در آنجا شارح مقاصد را دیدم این کلام با فرض‌تقید نسبت به وجود در اینجا مورد لحاظ قرار گرفته مرحوم آخوند در بیانی که در اینجا دارند به یک مطلبی اشاره می‌کنند که همان مطلب صحیح همین است،

مطلب مرحوم آخوند این است که شما مواد ثلاث را که در فلسفه بکار می‌برید خود ماده ثلاث در آن وجود نخوابیده بلکه اصلا لازمه ریختن این مواد در فلسفه اقتضای این را می‌کند مواد ثلاث مثل قالب می‌ماند این قالب شما فرض کنید هر چه در آن بریزید آن قالب همان شکل را پیدا می‌کند شما یک قالبی هست در این قالب تراب بریزید این تبدیل به آجر میشود در این قالب حدید بریزید تبدیل به حدید می‌شود پس بنابراین قالب خودش کاره‌ای

نیست قالب فقط قالب است این بسته به این است که در این موردی که این قالب را شما می‌خواهید بکار ببرید در آن مورد چه در آن قرار بدهید این مهم است مواد ثلاث دلالت بر تاکد نسبت بین محمول و موضوع و تاکد سلب نسبت بین محمول و موضوع و عدم تاکد طرفین در نسبت بین موضوع و محمول می‌کنند این مواد ثلاث فقط همین است پس مفهوم ضرورت و مفهوم امتناع و مفهود امکان عبارت است از تاکد در ناحیه سلب و در ناحیه وجود و عبارت است از عدم تاکد این می‌شود معنای این مواد، حالا این مواد را در فلسفه بکار ببرید وجود محمول را شما بواسطه این مواد برای موضوع ثابت کردید اگر همین مواد را در منطق بکار ببرید نفس این محمول را برای این موضوع به لحاظ تقرر ماهیت ثابت کردید نه به لحاظ وجود

پس بنابراین در اینجا وقتی که ما می‌گوئیم الانسان حیوان الناطق بالضروره ما کاری نداریم انسان در خارج هست یا در خارج نیست ما به تقرر انسان کار داریم به تقرر ماهیت کار داریم این تقرر

ماهیت در هر جا که می‌خواهد باشد یا نباشد نفس تصور این ماهیت اقتضای تاکد ثبوت این محمول را برای موضوع می‌کند این محمول برای موضوع به نحوی ثابت است که احتمال عدم را منتفی می‌کند پس بنابراین در اینجا این مواد ثلاث درحکم قالب می‌مانند

جناب آقای شارح مواقف شما که می‌خواهید به ایشان جواب بدهید باید اینطور جواب بدهید نه اینکه بگوئید ملازم با مقدم ما که مفهوم واحد باشد آیا ملازم دارد وجود ثبوت ماهیات زوجیت را برای آن اربعه یا ملازمت ندارد. شما یک وقتی که در وهله اول بحث را بردید روی ثبوت ماهیات، گفتید که بله زوجیت در هر حالی ثابت است برای اربعه این واجب است برای اربعه وقتی که می‌گوئید واجب است برای اربعه واجب الوجود است برای اربعه به نحو اطلاق یا به نحو قضیه شرطیه در صورتی که اربعه باشد و همینطور در مورد اول وقتی که می‌گوئید ما تلازم را قبول نداریم یعنی بطلان تالی را قبول داریم که ماهیات این لوازم ماهیات برای ذات خودشان که خودشان لوازم ماهیات باشند یعنی ذات

زوجیت برای زوجیت نه برای اربعه این بطلان تالی را قبول داریم ولیکن ملازمه را قبول داریم این حرف هم محل اشکال است به جهت این است که اگر شما این وجوب ثبوت ماهیات را برای ذات خودشان ثبوت این وجوب را وجوب تقرری می‌دانید پس بنابراین در اینجا نمی‌توانید بگوئید تالی باطل است که خود این زوجیت برای نفسش‌واجب باشد خوب زوجیت برای نفس واجب است و این کاری به آن مفهوم ندارد.

دیگر شما از این باب وارد بشوید باید بگوئید که چه ما قائل به وحدت مفهوم در مواد مستعمله در فلسفه یا در منطق باشیم یا نباشیم این ماهیات برای ذوات خودشان یا لوازم ماهیات برای ذوات خودشان در هر حال واجب هستند و این کاری به وجود ندارد. اصلا به وجود چه مربوط است خود ذات یک شی برای ذات شی واجب است برای اینکه شما می‌گوئید ذات شی، شی را وقتی در نظر می‌گیریم ذات او را هم در نظر می‌گیریم پس بنابراین دیگر معنا ندارد به مفهوم مراجعه کنید و اگر شما سراغ

مفهوم می‌روید یعنی قبول می‌کنید که آن مفهوم حق است و مقدم حق است یعنی اتفاق مفهومی باید باشد یعنی برخلاف یعنی اشتباه عرض کردم یعنی اتفاق مفهومی صحیح است که مفهوم، مفهوم واحد باشد اگر مفهوم مفهوم واحد بخواهد باشد آن بخواهد بکار ببرد آن موجب بطلان تالی است بخاطر اینکه اگر مفهوم واحد باشد چون در فلسفه به معنای تقید وجود است همان هم در میزان و در منطق اگربه معنای تقید وجود باشد معنایش این است که نفس تقرر ماهیت موجب وجود خارجی او باشد این چیست این باطل است پس بنابراین این که الآن مورد بحث هست این است که آیا مفهوم اتفاق مفهومی آن اتفاق مفهومی مورد لحاظ است یا اتفاق مفهومی مورد لحاظ نیست یعنی همان مفهوم واحد که در اینجا به معنای وجود است در اینجا هم به معنای وجود باشد

محقق دوانی ایشان آمدند و مطلب را به نحودیگری مطرح کردند در اینجا ایشان می‌فرمایند که البته همین بیانی است که ما به آن اشاره کردیم که البته خود مرحوم آخوند هم به این اشاره می‌کنند

منتهی یک اشکالی دارند بر محقق دوانی که آن اشکال باید ببینید جایش هست یا جایش نیست محقق دوانی مطلب را به نحو دیگری آمدند بیان کردند در واقع یک اعتراضی به تفتازانی در این زمینه دارند ایشان می‌فرمایند که در هر دو حال لازمه این وحدت مفهومی آنچه را که ایجی درصدد اثبات اوست این وحدت اتفاق مفهومی موجب این نخواهد بود چرا به جهت اینکه بحث بر سر این است که ما در فلسفه و در حکمت این ماده را مقید به وجود مورد لحاظ قرار می‌دهیم دیگر، صحبت در این است خوب آیا ماده‌ای که مقید به وجود هست می‌آئیم سراغ الاربعه زوجٌ می‌بینیم این الاربعه زوج آیا چه اقتضایی می‌کند وحدت مفهومی در این جریان مواد در فلسفه و منطق خوب اگر در اینجا منظور از اربعه زوج دیگر قبول داریم اصلا ما می‌گوئیم اتفاق مفهومی در اینجا به معنای همان تقید وجود است خوب می‌گوئیم نه اشکالی لازم نمی‌آید به جهت اینکه اثبات اربعه برای زوج این اثبات وقتی تحقق پیدا می‌کند شما می‌خواهید بگوئید الاربعه

الزوجیت واجب الوجود به نسبت به زوج شما این را می‌خواهید بگوئید دیگر یعنی همان ماده ای را که مقید به وجود؟؟؟ به نحو اطلاق حمل بشود یا وجود محمول خاص که عبارت است از همان وجود ناعتی حمل بشود در قضایای مرکبه در الاربعه زوجٌ در اینجا وجود وجود ناعتی است چون ما وصفی را بر اربعه حمل می‌کنیم نمی‌گوئیم الاربعه موجوده نمی‌گوییم الزوجیه موجوده می‌گوییم الاربعه زوج وجود زوجیت را بر اربعه حمل می‌کنیم پس در اینجا وجود ناعتی را بر اربعه حمل می‌کنیم.

بناء علیهذا صحبت در این میشود می‌گوییم بله الزوجیه واجب الوجود به نسبت به الاربعه خوب برمی‌گردد به آن کلامی که قبلا عرض‌کردم و گفتم به آن می‌رسیم و آن این است خوب وجود ناعتی وقتی برای اربعه واجب الوجود است که در اینجا ما وجود اربعه را مفروض التحقق بگیریم اربعه مفروض الوجود باشد یعنی در اینجا واجب الوجود بودن زوجیت برای اربعه این واجب الوجود مشروط به وجود اربعه است نه اینکه به نحو اطلاق است

محقق دوانی می‌خواهد این مطلب را بگوید

نمی‌خواهد بگوید که ثبوت زوجیت برای اربعه این ثبوت در ظرف تقرر حتی دقت کنید حتی در ظرف تقرر مشروط بر وجود اربعه است همانطور که مرحوم آخوند آمده در اینجا اشتباه کرده مرحوم صدرالمتالهین در اینجا در اعتراض به محقق دوانی این اشتباه را مرتکب شده که خیال کرده ایشان می‌خواهند بگویند که در صورتی زوجیت واجب است برای اربعه که اربعه واجب الوجود باشد. بعد اعتراض کردند گفتند زوجیت در هر حالی ثابت است برای اربعه نه اینکه اربعه وقتی که در خارج باشد آن موقع زوجیت ثابت برای او است. در واقع ایشان قضیه را به نحو قضیه ماهیت را ماهیت متقرره گرفته‌اند نه اینکه ماهیت را مفروض الوجود بگیرند کلام مرحوم محقق دوانی این است که اگر شما اشکالتان در این است که آن ماده‌ای که در فلسفه مقید به وجود است آن ماده در منطق بکار میرود ما می‌گوییم باشد عیب ندارد. گرچه ما معتقد نیستیم محقق دوانی می‌گوید گر چه ما خودمان معتقد نیستیم بر اینکه آن ماده مقید به وجود در فلسفه بکار

می‌رود نه ماده مطلق بکار میرود وقتی که شما در فلسفه ضرورت می‌آورید. یا امتناع می‌آورید، یا امکان می‌آورید به نحو اطلاق است. لازمه فلسفه این است که تقید به وجود بخورد اما این تقید به وجود در ذات مواد نیست مثل اینکه فرض کنید در ذات قالب آجر درست کردن نیست. یا آهن تکه آهن درست کردن نیست قالب قالب است شما آب درونش بریزید تبدیل به یخ میشود خاک دورنش بریزید بگذارید در کوره تبدیل به آجر میشود آهن مواد مذاب با آهن بریزید تبدیل به آهن می‌شود پلاستیک بریزید تبدیل به پلاستیک میشود پس در ذات قالب پلاستیک و آهن و یخ و آجر و اینها که نخوابیده قالب، قالب است مواد ثلاث هم مواد ثلاث هستند و آن دلالت بر تاکد نسبت بین موضوع و بین محمول می‌کند در فلسفه مقید به وجود است درفلسفه بحث بحث وجود است در منطق بحث از چه هست روابط بین قضایا است که برمی‌گردد به ماهیات بحث در ماهیات است پس در فلسفه این مواد ثلاث مقید به وجود نیستند لازمه این وجود محمول برای موضوع این است که مواد ثلاث اثبات

وجود یا نفی وجود را بکنند یا تساوی‌الطرفین را بکنند.

بناء علیهذا محقق دوانی می‌خواهند بفرمایند که ما خودمان می‌دانیم عقل ما هم به این مقدار می‌رسد که زوجیت برای اربعه به لحاظ تقرر ماهیت اربعه است نه به لحاظ وجود خارجی اربعه حتی شما اربعه را در ذهنتان هم بیاورید باز زوجیت بر آن بار می‌شود کاری به وجود خارج نداریم ولی صحبت در این است که جوابی را که می‌خواهیم به این آقا بدهیم از همان حرفی که خود ایشان می‌زند وارد می‌شویم یعنی برهان ما در اینجا جدل را دراینجا بکار می‌بریم. یعنی حرف خود ایشان را می‌گیریم آنوقت با همان حرف خودش جواب میدهیم. ما می‌گوییم بسیار خوب ما قبول می‌کنیم اصلا فرض را بر این می‌گذاریم که مواد ثلاث که در فلسفه با تقید به وجود است همان با تقید به وجود در منطق بکار می‌رود می‌گوییم بسیار خوب، خوب قضیه الاربعه زوج چه می‌شود؟ الاربعه زوج بنابراین اتّفاق الاربعه زوج بالضروره یا بالامکان بالضروره دیگر

این معنایش این است که الزوجیه واجب الوجود بالنسبه بالاربعه خوب این که می‌گوییم الزوجیه واجب الوجود آیا به عنوان یک قضیه ضروریه مطلقه است یا به عنوان قضیه مشروطه است؟ مشروطه است به وجود موضوع. وقتی که ما می‌گوییم کل کاتب متحرک‌الاصابه بالضروره آیا باید بگوییم مادام کاتباً یا نباید بگوییم؟ باید بگوییم مادام کاتباً پس این می‌شود مشروطه دیگر یا فرض بکنید درقضایای وقتیه دیگرمثل این که کل قمر منخسف ما وقت حیلوله عرضهم و بین الشمس خوب در اینجا قضایای ما قضیه مشروطه است یا قضیه مطلقه است؟ یا قضیه فرض کنید دائمیه است؟ یا ضرورت ضرورت ازلیه است؟ کدام است؟ در اینجا قضیه قضیه مشروطه است زوجیت واجب الوجود است بله این را قبول می‌کنیم چه کسی گفته باطل است زوجیت را واجب الوجود می‌دانیم بالنسبه بالاربعه مادام اربعه موجوده نه به طور اطلاق پس بنابراین اشکال در اینجا لازم نمی‌آید

خوب این از این طرف آمدیم سراغ اینکه ما می‌خواهیم لوازم ماهیات را برای خود ماهیات

واجب الوجود بدانیم آنجا هم می‌گوییم همین طور است این ذات یک وقتی باصطلاح بیان کلام محقق دوانی را عرض می‌کنم یعنی در تقریر مطلب ایشان یک وقت می‌گوییم که الزوجیه واجب‌الوجود بالنسبه بنفسه مطلقا اشکال پیدا میشود زوجیت مطلقا واجب الوجود است نه زوجیت واجب الوجود نیست، شاید ما در خارج اصلًا زوجیت نداشته باشیم چرا واجب‌الوجود باشد؟ یک وقت می‌گوئیم زوجیت نعت است، وجودش وجود ناعت است، وجود ناعت وقتی واجب‌الوجود می‌شود که منعوتش باشد وصف وقتی واجب الوجود می‌شود که موصوف آن باشد پس بنابراین زوجیت قبول دارید نعت است یا نه؟ خوب شارح مواقف که نمی‌تواند بگوید قبول نداریم نعت است می‌گوید نعت است نعت کی واجب الوجود می‌شود وقتی که منعوتش باشد وقتی منعوتش باشد نعت هم بر آن چه واجب خواهد بود کی عالمیت برای زید واجب میشود؟ وقتی که زید باشد وقتی که زید در خارج نباشد عالمیتی هم در کار نداریم بیاضیتی هم در کار

نداریم سوادیت هم در کار نداریم هیچی هم در کار نداریم پس بنابراین وجود ناعت بر فرض تحقق موضوع او که منعوت است این هم واجب می‌شود برای منعوت، اما خودش فی حد نفسه واجب نمی‌شود. همین حرف را هم در اینجا می‌زنیم. می‌گوییم آقا ما اصلًا قبول داریم. بله مواد ثلاث در فلسفه و در منطق همه به یک معنا هستند، و آن هم مقید به وجود است. ما این را قبول داریم. ولیکن ما این حرف را می‌زنیم. می‌گوییم (زوجیت الزوجیه واجب الوجود بانسبه بنفسه.) باز اشکال ندارد. (الزوجیه واجب بانسبه بنفسه)، منتهی این زوجیت کی واجب الوجود است؟ وقتی که منعوتش باشد. وقتی که منعوتش باشد. خوب زوجیت هم واجب الوجود هست به تبع. منعوتش نباشد، اصلا سر بی‌صاحب را آدم چه چیز را بتراشد؟ اصلًا زوجیتی نیست که واجب الوجود باشد یا واجب الوجود نباشد.

این کلام محقق دوانی است.

خوب این کلام، واقعا کلام متینی است. ولی محقق دوانی نیامده بگوید که زوجیت واجب

الوجود است بالنسبه به اربعه، و این ارتباط را مشروط به وجود اربعه می‌داند. ولی در اینجا آمده بگوید که چنانچه این زوجیت بخواهد واجب الوجود باشد. باید این اربعه هم در خارج باشد. اگر اربعه در خارج نباشد، زوجیت واجب الوجودی نیست. بله واجب یک مسأله است. زوجیت، واجبه بالنسبه به اربعه یک وقت می‌گوییم زوجیه واجب الوجود بالنسبه باربعه، این را باید دقت کنیم. زوجیت واجب است به نسبت به اربعه صحیح است. چه اربعه در خارج باشد، یا نباشد یک وقت می‌بینی زوجیت واجبه الوجود به نسبت باربعه یعنی وجود خارجی زوجیت، این وابسته به اربعه است. وابسته به اربعه خارجی است، نه وابسته به اربعه کل اربعه اگر اربعه نباشد. واجبه الوجود هم در واقع نخواهد بود. مرحوم آخوند آمده به این کلام محقق دوانی اعتراض کرده، و آن اینکه فرموده است که گاهی اوقات آقا در باب انتساب بین نعت با این منعوت وقتی که بحث در ماهیات و لوازم ماهیات است. مرحوم آخوند می‌فرمایند در اینجا بحث اصلا

به جعل نمی‌خورد. جعل همیشه به وجود می‌خورد. در مقام جعل، جعل به ماهیات که نمی‌خورد. جعل به وجود می‌خورد. یعنی وجود محدود و مخصوص را برای ماهیت جاعل عنایت و نظر او به آن تعلق می‌گیرد. پس بنابراین، اینکه ما منوط کنیم زوجیت را برای اربعه، به لحاظ جنبه ربطی او با جاعل است؟ اینطور است؟ ماهیات که جعل بر نمی‌دارند. این همه ما ماهیات در ذهن داریم. یکی از آن در خارج تحقق پیدا نمی‌کند.

نکته اخلاقی

این همه ما شریک‌الباری در ذهنمان درست کردیم، پول یک شریک‌الباری، زن یک شریک‌الباری، اینها شریک الباری نیستند؟ ریاسات، به‌به بیایید ببنیید چه خبر است اوضاع. اینکه دیگر از آن شریک‌الباریهای گردن کلفت است که دیگر ای کاش فقط به لحاظ شریک‌الباری فقط قبول می‌کردیم خود باری را هم کنار گذاشته اصلا باری در کار نیست همه‌اش شده شریک الباری، خوب این خدای بیچاره، از این خدا مظلوم‌تر من در عالم ندیده‌ام. هر چه کاسه و کوزه هست به سر این خدا می‌شکند

برای خدا جنگ کنید. برای خدا صلح کنید. برای خدا ریاست کنید. برای خدا از ریاست کنار بروید. برای خدا جهاد کنید. برای خدا. این خدای بیچاره. خدا هم که زبان ندارد. که بگوید بابا من، چرا من را این وسط می‌کشید. بگویید برای خودتان. اینها هم از این بی‌زبانی خدا سوء استفاده می‌کنند سوء استفاده می‌کنند هی می‌گویند. برای خدا، برای خدا، برای خدا. امّا خدا زبان ندارد. صبر می‌کند. صبر می‌کند، یکدفعه چپه می‌کند. یعنی، آنوقت به قول یارو گفت دارم نی می‌زنم. گفت چرا صدایش در نمی‌آید؟ گفت صدایش فردا در می‌آید. حالا اینها هم می‌تازند. این می‌تازد، آن می‌تازد. این به سر این می‌زند. این به سر آن می‌زند فقط، همه هم می‌گویند برای خدا، همه ایشان ورد زبان و دهان همه این است که برای خدا. برای خدا، ملت را می‌چاپیم. برای خدا نمی‌دانم فلان می‌کنیم. برای خدا، چه ... آن هم بیچاره نشسته همین طور کت بسته، می‌گوید یک مشت آدم درست کردیم، البته اسمشان را آدم بگذاریم، یک مشت آدم این وسط ریختیم خودمان

هم در کارش ماندیم اینها دیگر کی هستند این وسط خلاصه. هی از کیسه ما خرج می‌کنند. بابا یک خورده انصاف داشته باشید. خدا از آدم منصف خوشش می‌آید. یک مقدار انصاف داشته باشیم برای خودمان، نگویید اینقدر برای خدا، بگوییم برای خودمان. تا طرف به کارش می‌گیرند، کار ندارد. همین که طرف می‌خواهد از کار بر کنار بشود می‌گوید می‌روم از کجا تا کجایتان را می‌گویم. خوب بابا، این که از کجا تا کجایتان را می‌گویم. این آیا قبلا نبوده است. الآن یکدفعه خلق شد؟ یا به خاطر اینکه گذاشتند تو را کنار می‌گویی؟

بعد آنوقت می‌گوید. بله، برای خدا، اسلام در خطر است. این چه و چه در خطر است بگو خودم در خطرم. اسلام کجا در خطر است. اسلام صاحب دارد. نمی‌خواهد اسلام در خطر باشد.

و لِلبَیتِ رَبٌّ

واقعا کلام حق، همان کلامی بود که عبدالمطلب فرمود که به آن ابرهه گفت که شتران مرا بیاور، گفت آمدی چه؟ رفتی پیش. گفت آمدم

شترهایم را از تو بگیرم. لشکر تو آمدند شترهای من را گرفتند و حراج کردند. آمدم شترم را بگیرم او گفت که: عجب عجب، ما نسبت به شما، گمان دیگری داشتیم. ظن دیگری داشتیم. خیال کردیم آمدی اینجا، بگویی که آقا کعبه را چه کن نمی‌دانم، فلان کن، دست از کعبه بردار، فلان کن، گفت: به من چه مربوطه کعبه وللبیت رب به من چه ربطی دارد من شترهایم را دزدیدید بیایید شترهایم را پس بدهید.

این کلام واقعا یک کلام یک شخص موحد است. در یک جایی دیدم که یک آقایی به این کلام عبدالمطلب اشکال کرده بود. بله و گفته بود که این کلام در آن موقع درست بوده ولی دیگر وقتی که پیغمبر (ص) آمد، این کلام دیگر باطل شد. یعنی چه للبیت رب للبیت رب یعنی ما بنشینیم کنار، به ما ربطی ندارد. نه ما هم باید خودمان را زمام دار بدانیم، ما هم باید خودمان را حامی دین بدانیم. ما باید احساس وظیفه و مسئولیت کنیم. این بیچاره نفهمیده این کلام عبدالمطلب را، عبدالمطلب آمده عین توحید را در اینجا بیان کرده، آمده می‌گوید: خیال

نکن من بخواهم سر تو منت بگذارم، این فضولی در کار خداست. این دخالت در ارزش مولا را پایین آوردن است. این در اینجا قدرت خداوند را محدود کردن است. این در اینجا، آبرو برای خدا گذاشتن است، آبرو کسی برای، خدا، نگفته است کسی بیاید و برای من ابرو بگذارد. منم که به شما آبرو می‌دهم. من هستم که به شما قدرت می‌دهم. من هستم که به شما حیات می‌دهم. آنوقت شما می‌خواهید از ابروی خودتان برای من خرج کنید؟ خیلی حرف، حرف مهمّی هست.

عبدالمطلب در اینجا آمده می‌گوید خدای من یك خدای قهاری است که تو یك ناخن او هم نمی‌شوی. من در اینجا، دارم به تکلیف خودم عمل می‌کنم. تکلیف من این است که از شترهای خودم مواظبت کنم. این تکلیف من است. من نیامده‌ام اینجا، برای خدا شفاعت کنم. اینم خدا را پایین آوردن است. خدا نیاز به شفاعت ندارد. بیت خدا نیاز به شفاعت ندارد. خدا قهار است. خدا قادر است. خدا فوق کل ذی علم علیم است. هویفعل ما فعال ما یشاء و حاکم

ما یرید است. من بیایم برای خدا شفاعت کنم. خدا می‌گوید: تو که هستی عبدالمطلب که بیایی شفاعت بیت را بکنی مگر من اینجا مرده‌ام. مگر من دست ندارم. مگر من قدرت ندارم. این در اینجا آمده واقعا مسأله عالی و توحیدی را مطرح کرده است. این بیچاره نفهمیده آمده به عبدالمطلب اعتراض کرده است. این می‌گوید وللبیت رب این بیت خدا دارد، ما هم بنده خدا هستیم. در کار خدا هم فضولی نمی‌کنیم.

بله، همین خدا ما را مکلف بکند به حفظ و حراست از کعبه، در مسجد الحرام می‌ایستیم و تا دم آخر هم می‌جنگیم و خونمان را هم می‌ریزیم. اما صحبت در این است که صحبت آبرو گذاشتن و شفاعت کردن است. این است قضیه، می‌گوید من خیال کردم، تو می‌خواهی بیایی شفاعت کنی. من بیایم در کار خدا شفاعت کنم؟ من که فلان هستم چه کسی هستم که بیایم در کار خدا شفاعت بکنم؟ آبروی خدا را بیایم بخرم؟ خدا خودش آنجا هست، جرأت داری برو آنجا هر کاری دل تو می‌خواهد انجام بده، تا خودش حق تو را بگذارد کف دستت.

حالا دیگر این خدای بنده خدا هم اینطوری است دیگر، نیاز دارد که بعضی ها بیایند کمک کنند. دین او را کمک کنند. چه کسانی بیایند کمک کنند. واقعا چه کسانی؟ هر کسی بله، در جریان مشروطه بود. بله.

مرحوم آشیخ مرتضی طالقانی، در یک جا بود صحبت از مشروطه و این حرفها را میزد. بعد اینطوری کرد یک مشت سگ و گرگ افتاده‌اند به جان ملت، منظور همین آخوندها و اینها بودند. و به اسم خدا دارند مردم را به دم تیغ و کشتن و کشتار و فلان و این حرفها قرار می‌دهند. یعنی سگ و گرگ.

جریان مشروطیت لکه سیاهی است در تاریخ تشیع و روحانیت

بله این واقعا شما نگاه کنید به آن اوضاع در آن موقع، یکی می‌گفت ما فیضیه اسلام یکی می‌گفت ای آقا آن یکی فتوای قتل به آن می‌داد، آن یکی فتوا به قتل این می‌داد. این جریان مشروطیت واقعا یک لکه سیاهی است در تاریخ تشیع و در تاریخ روحانیت، واقعا خیلی جریان، جریان عجیبی است. آقا آخوندها فتوا به قتل یکدیگر می‌دادند. فتوی

می‌دادند آقا، این را بکشید، این می‌گفت او را بکشید. و اینها را نمی‌آیند رو کنند. اینها اگر یک مجموعه‌ای تدوین بشود راجع به تاریخ مشروطیت و بیایند و بگویند. که چه بوده و اینها. آدم به خدا پناه می‌برد و یعنی کار او به جایی می‌رسد که، حالا طرف فرض کنید که آقا فهم دینی‌اش، به اینجا دارد می‌رود. نباید این کار اقدام بشود.

آقا شما چطور فتوی به قتل ایشان دارید می‌دهید. با این جرات فتوی به قتل می‌دهید؟ آخر این یعنی چه؟ آخه خیلی مسأله مهم است. یك وقت می‌گوییم طرف، معاند است. کافر است، مرتد است، خیلی خوب، این خوب این هم باید ثابت شود. یك وقت آقا فهم او همان طوری که مبانی اجتهاد و استنباط، شما را به این راه برده، همان مبانی این را به این راه برده است. خوب این چه تقصیری دارد؟ واقعا اگر فلان شخص در روز قیامت بیاید و بگوید خدایا من با این مبانی گفتم که مشروطه نباید بشود. آیا خدا از او مواخذه میکند؟ خوب فلله الحجه البالغه دیگر

نمی‌کند. چطور اینکه خود شما با این مبانی که دارید، خودت را ملزم می‌دانی بر اینکه بر طبق این مبانی عمل کنی. خوب او هم خودش را ملزم می‌داند که عمل کند بر طبق آن مبانی، خوب اینکه تکلیف لا مرّجح می‌شود تو بگویی، نه خیر مبانی من بر او مقدم است. نه خوب، آن می‌گوید مبانی من مقدم است. او می‌گوید من دارم می‌بینم در پس پرده مشروطیت، انگلیس و روس و اینها خوابیده‌اند. و اینان بازی دارند می‌دهند. دارند شما را بازی می‌دهند تو نمی‌فهمی، او می‌گوید نه من یك چیزهایی می‌فهمم که تو نمی‌فهمی. خوب حالا تکلیف چیست؟ خوب یا اینکه بگوییم آقا هر دو تساقط ها اذا تعالی یا تساقط بروید کنار. خود مردم بیایند یك خاکی بر سر خودشان بریزند. می‌گویند نه، نمی‌شود آقا، ما زعیمیم، رهبرآنها هستیم، ما آیت اللَه فی الانام هستیم آیت اله فی العالمین هستیم. زمام امور مردم بدست ما است. عرض و ناموس مردم در دست ما است. زمام مردم در دست ما است. ما نمی‌توانیم رها کنیم. بسیار خوب، او هم می‌گوید ما نمی‌توانیم

ول کنیم. او هم همین را می‌گوید دیگر، او هم می‌گوید ما نمیتوانیم رها کنیم، این وسط چه می‌شود؟ اینان می‌کوبند به هم. آنوقت آدم زرنگ چه کسی است؟ آدم زرنگ این است که تا ببیند حریف، ول نمی‌کند برود کنار. صدایش در نیاید. چون می‌بیند فایده که ندارد. یك صحبتی را می‌کند، می‌گوید آقا نظر من نسبت به قضیه این است و خداحافظ. که نگویند حرف را نزد. که نگویند اتمام حجت نکرد. بگویند مگر لال بودی؟ خوب آقا آن موقع یك حرفی می‌گفتی، دو تا حرف می‌شنیدی. این بیاید حرف را بزند بعدا برود کنار. چون اگر بیاید داخل گود چه می‌شود؟ همین اوضاع مشروطه است. چه خونهایی ریخت؟ چقدر مردم آقا شیخ فضل اللَه نوری را به دار زدند دیگر. برای همین دیگر.

شما می‌دانید فتوای قتل آقا شیخ فضل الله نوری بدست یکی از اعاظم علمای نجف صادر شده؟ خبر دارید؟ همین که ما داریم کتابهای ایشان را می‌خوانیم. فتوای قتل ایشان را صادر کردند.

خوب یعنی کار به کجا واقعا می‌رسد، یعنی چه اوضاعی در آن موقع بوده است؟ چه ذهنیتی در ان موقع بوده است؟ حالا این هم که فتوای قتل را صادر کرده آدم بدی نبوده ها. این هم بالاخره می‌گفته که خدا، این هم اما این، اینکه می‌گویند باید حتما اوضاع به دست یک ولی کامل باشد همین است که یک مسائلی هست که فقط ولی می‌تواند ببیند که آینده چه خبر است. ما نه، ما کتاب را باز می‌کنیم. آه یک روایت پیدا می‌کنیم طبق آن عمل می‌کنیم. اما آن کسی که ولی است.

روایت را هم می‌بیند، اینده را هم می‌بیند، مصالح را هم می‌بیند با تمام اینها می‌گوید اقدام بکنید، نکنید چه مقدار اقدام کنید. چه مقدار عقب نشینی بکنید. به طور کلی اوضاع را خود او چه کار می‌کند؟ بدست می‌گیرد. اما افراد دیگر نه، صاف می‌روند جلو نه این طرف را نگاه می‌کنند نه آن طرف را نگاه می‌کنند. هر چه این طرف لت و پار شدند و ریختند کنار، بشوند بگذار ما برویم به مقصد برسیم. یکدفعه می‌بیند. تق کله شان می‌خورد به دیوار، ای داد بی داد یک برنامه‌ای شد، همه چیز به هم ریخت.

لذا در جریان مشروطه همین شد.

همین جناب آقای آخوند که این همه چیز می‌کرد. یک‌دفعه دید عجب، ورق برگشت، انگلیس آمد روی کار، انگلیس و تقی‌زاده و این آدم های ولد الزناهای درجه یک ولدالزنا هم مراتبی دارد دیگر، امثال تقی‌زاده حرامزاده آمدند روی کار و زمام امور را بدست گرفتند. آن‌وقت بر علیه خود آخوند، آنها اقدام کردند. بر خود همین که تمام ملت را راه انداخته، این همه کشت و کشتار را هم کرده، بعد آنجا دید، عجب کلاهی سرش رفته است. حالا که این کلاه سر او رفته پس حمله کنیم. ملت را از درون کربلا و عراق و نجف و کوفه و بغداد، همه را حمله کرد بیایند در ایران که خلاصه، ایران را راه بیاندازیم، به کوفه رسید در قهوه‌اش سم ریختند، فردا کشتنش همان آقای قهوه‌چی ـ عرب‌ها می‌گویند: قهوایی ـ همان آقا، شب در کوفه کنار شط در قهوه‌اش سم ریخت صبح هم غائب شد. همان قهوه چی خود او، آبدار چی خود او به اصطلاح. غائب شد، تمام شد و رفت، ملت هم برگشتند دوباره سر جایشان در نجف

و بر سرشان هی زدند ای وای!

رفت ز دار فنا حجةالاسلام ما *** برس به فریاد

ما مهدی صاحب زمان

اینها هی زدند بر سرشان وانگلیسی‌ها هم آمدند مشروطه را گرفتند و رفتند دنبال کارشان ودیدند ای داد! سرشان کلاه رفت، حالا آقا جان من، پس بدانید فقط این علوم به درد نمی‌خورد، یک چیز دیگری هم پشت قضیه باید باشد که انسان سرش کلاه نرود. این هم روضه امروز، از کجا به کجا رسیدیم.[1]

---

[1] سؤال: از جعل به وجود

جواب: بله؟

سؤال: از جعل به ماهیات

جواب: از جعل وجود آمد.